

# هرمنوتیک به مثابه بنیادی روش شناختی برای علوم انسانی

بختیار شعبانی ورکی

تاریخ دریافت: ۱۳/۴/۸۵

استاد فلسفه آموزش و پرورش دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ تأیید: ۳۰/۲/۸۶

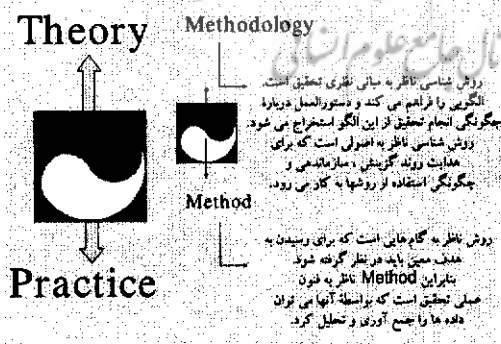
## چکیده

بررسی اندیشه‌های ديلتای در باب هرمنوتیک<sup>۱</sup> هدف اصلی این مقاله است. منطق‌گزينش اندیشه‌های ديلتای از میان سایر اصحاب تأویل این است که وی با ارائه روش‌شناسی خاص علوم انسانی به تمییز روش‌مندکردن آن دسته از علوم یا علوم طبیعی، هرمنوتیک را وارد عرصه جدیدی کرد. بدین ترتیب بحث ديلتای از پوزیتیویسم فاصله می‌گیرد و حکم انکار جریان فکری نیرومندی است که پس از داروین، قوانین انسانی را همانند قوانین طبیعی می‌شناخت. در نتیجه در این مقاله ضمن بررسی مفهوم، خاستگاه و روند تحول در هرمنوتیک، به طرح ديلتای درباره این روش پرداخته می‌شود، آنگاه با نظر به مباحث مورد نظر اصول هرمنوتیک برای استفاده در پژوهش‌های علوم انسانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. واژه‌های کلیدی: نظریه روش‌شناسی، هرمنوتیک، روش پژوهش در علوم انسانی

## مقدمه

بسیاری چنین می‌پندارند که می‌توانند در پژوهش علمی تغییرات مطلوبی ایجاد کنند بدون اینکه متعهد به نظریه‌ای درباره روش باشند (دیانی، ۱۳۸۲). با این‌همه به گفته فورستر (تولی و دربی، ۱۹۹۸) ما نمی‌توانیم نظریه را نادیده بگیریم، تنها می‌توانیم از نظریه‌های گوناگون انتخاب کنیم، لذا بین نظریه و

عمل پیوندی گزیر ناپذیر وجود دارد. در عین حال باید تصریح کرد که به رغم این ارتباط ژرف، نظریه اغلب ضمنی و از دید پنهان است. این وضعیت در پیوند روش‌شناسی و روش نیز ملاحظه می‌شود، به نحوی در شکل (۱) به تصویر کشیده شده است.



شکل (۱): نسبت روش‌شناسی و روش

در این مقاله با تکیه بر این پیش فرض نسبت میان نظریه و عملکرد در قلمرو پژوهش در علوم انسانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. از سوی دیگر گستره متون مربوط به پژوهش در قلمرو علوم انسانی را می‌توان به دو بخش عمده دسته‌بندی نمود. نخست، متون فنی که به موضوعات و مسائل علمی برای انجام دادن پژوهش مربوط می‌شود و دوم، متونی که ناظر به احتجاجات روش شناختی در علوم انسانی است. تأکید انحصاری بر روش‌ها و فنون برای بررسی مسائل عملی به ساده‌انگاری و فنی‌سازی پژوهش در علوم انسانی می‌انجامد و از سوی دیگر تمرکز صرف بر احتجاجات روش شناختی در علوم انسانی موجب مسامحه و کم‌ارج کردن مسائل خاص در پژوهش در این قلمرو خواهد شد که در رخدادهای معین آموزشی و پرورشی و اجتماعی واقع شده است (اسکات و آشر، ۱۹۹۶). اگرچه نیاز پژوهشگران به فنون و مهارت‌های پژوهشی از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار است. با این وجود در این مقاله با نظر به قصدی که پژوهشگر آن را ردیابی می‌کند، نظریه هرمنوتیک مورد بررسی قرار می‌گیرد که از طرفی یکی از بحث‌انگیزترین مباحث مربوط به تحقیق در علوم انسانی است و از سوی دیگر می‌تواند بنیاد ارزشمندی برای مشروعیت بخشیدن به پژوهش‌هایی باشد که با کاربرد الگوهای علوم طبیعی در علوم انسانی به معارضه برخاسته‌اند.

از پیشگامان این نظریه می‌توان شلایر ماخر<sup>۱</sup>، ویلهلم دیلتای<sup>۲</sup>، مارتین هیدگر<sup>۳</sup> و هانس گئورگ گادامر<sup>۴</sup> را می‌توان نام برد. وجه اشتراک همه پیشگامان مکتب تأویل این است که هرمنوتیک را به مفهوم درک و فهم معنی تلقی می‌کنند. با این وصف شلایر ماخر و دیلتای آن را به منزله روشی در برابر تبیین متداول در روش علوم طبیعی طرح می‌کنند، در حالی که از نظر هیدگر و گادامر حقیقت بشر همسخنی است و یا حداقل نسبت حقیقی میان انسان‌ها از راه همسخنی برقرار می‌شود (پالمر، ۱۳۷۸).

در این مقاله مفهوم، روند تحول و کارکردهای هرمنوتیک به منزله «روشی» برای مطالعه مسائل مربوط به علوم انسانی مورد بررسی قرار می‌گیرد. بنابراین بازنمایی اندیشه‌های دیلتای با تکیه بر ساحت روش شناختی نظریه هرمنوتیک محور اصلی مقاله را تشکیل می‌دهد.

### هرمنوتیک: خاستگاه و مفهوم

خاستگاه لغوی واژه hermeneutics را می‌توان در فعل یونانی hermeneuein جستجو کرد که اساساً به معنای تأویل کردن ترجمه شده است و صورت اسمی این واژه hermeneia به

1- Schleiermacher  
2- Dilthey  
3- Heidegger  
4- Gadamer

معنی تأویل است. این اصطلاح در بخش قابل ملاحظه‌ای از متون قدیم به‌ویژه یونان بوستان بکار رفته است. آثار افلاطون، ارسطو و پلوتارک از جمله آنهاست. واژه‌های هرمنویین و هرمنیا نیز به نوبه خود از لغت هرمس (Hermes) مشتق شده‌اند. هرمس در اساطیر یکی از ایزدان یونانی است که با تکیه بر آن معانی واژه هرمنوتیک را با استناد به استعمال قدیم آن می‌توان بدین شرح وصف نمود.

هرمس نام خدایی است که وظیفه آن انتقال پیام خداوند به بشر بوده است. در واقع نام هرمس با وظیفه تبدیل آنچه ورای فهم بشر است به صورتی که فکر انسان قادر به درک آن است، پیوند یافت. بر این اساس هرمنوتیک به فهم درآوردن چیزی یا موقعیتی است که نامفهوم است (دونا، ۲۰۰۰ و پالمر، ۱۳۷۷). هیدگر نیز به‌طور مشخص هرمنوتیک را با هرمس به هم پیوند می‌زند و تصریح می‌کند که هرمس پیام تقدیر را می‌آورد و هرمنیوئین به معنای آشکار کردن آن چیزی است که پیام را می‌رساند (داوری، ۱۳۷۴). بدین ترتیب خاستگاه واژه هرمنوتیک به عمل به فهم درآوردن مربوط می‌شود. به‌ویژه از آن جهت که این عمل مستلزم زبان است. زیرا فهمیدن در وهله اول به زبان، کلمه، گفته و یا نوشته‌ای مربوط می‌شود. پالمر (۱۹۷۷) اظهار می‌دارد که تفهیم پیام که قرین نام هرمس است، در وجوه اصلی معنای هرمنوتیک نیز مستتر است. وی این وجوه را به بیان کردن که ناظر به وظیفه ابلاغی هرمس است و توضیح دادن که به جنبه استدلالی فهم اشاره دارد و ترجمه کردن دسته‌بندی می‌کند و با نظر به این وجوه به معنای هرمنوتیک صراحت می‌بخشد.

وجه اظهاری هرمنوتیک متضمن آن است که مبلغ دین به اظهار آن می‌پردازد. یعنی نخستین وظیفه اصحاب تأویل اعلام است. گویی که وی به مانند هرمس از حضرت ربوبی خبر می‌آورد. در این مفهوم مبلغ دین، همانند هرمس واسطه میان خدا و خلق است. اعلام کردن فی نفسه فعل مهم تأویل تلقی می‌شود و بنابراین از برخواندن اشعار حافظ، سعدی، مولانا و ... همه به نوعی تأویل تلقی می‌شوند. در واقع تأویل در معنای گفتن تذکر به ماهیت اجرایی قرائت است. بنابراین با زیر و بم کردن صدا، فرد می‌تواند شعر حافظ را تأویل کند. وجه استدلالی هرمنوتیک استشعار می‌دارد که استدلال در بطن متن صورت می‌پذیرد. بنابراین وجه تأویل مبتنی بر افق است و لازم است در افقی صورت پذیرد که وجود معانی و نیات در آن از قبل تصریح شده است. در هرمنوتیک این حیطة مسلم، فهم پیش فهم نامیده می‌شود (پالمر، ۱۷۷، ۳۳). گادامر نیز برای بیان این مطلب از اصطلاح امتزاج افق‌ها<sup>۱</sup> استفاده می‌کند. وی معتقد است که جریان هرمنوتیکی نائل شدن به فهم از طریق

امتزاج افق‌هاست (هابرماس، ۱۹۸۸: ۱۵۱). امتزاج افق‌ها نیز به نوبه خود اقتضا می‌کند که تأویل کننده قبل از آنکه بتواند به افق معنای متن وارد شود، موضوع و موقعیت آن را از پیش ادراک نماید و این زمانی میسر خواهد بود که وی بتواند دور هرمنوتیک<sup>۱</sup> را بنیاد فهم خود قرار دهد. بنابراین تأویل استدلالی به معنای رسوخ در افق موضوع و موقعیت است. برای این منظور فرد باید متن را با فهم خود و فهم خویش را با متن درک نماید. موضع وی در این مواجهه، پیش فهمی از موضوع و موقعیتی است که باید به فهم آن نائل شود. وجه سوم هرمنوتیک ناظر به برگرداندن و یا توجه کردن به منزله عملی برای نائل شدن به فهم است. در این مورد فرد آنچه را که بیگانه و یا نامفهوم است در ظرف زبان خود می‌ریزد و در نتیجه ترجمه را از عمل مکانیکی برابریابی متمایز می‌سازد. زیرا مترجم واسطه میان دو جهان می‌شود. ترجمه ما را از این موضوع آگاه می‌سازد که زبان فی‌نفسه مشتمل بر تأویلی فراگیر از جهان است و بنابراین مترجم ضرورتاً ملزم است که نسبت به آن حساس باشد. ترجمه نشان می‌دهد که چگونه کلمات نگرش ما نسبت به جهان و حتی ادراک ما از آن را شکل می‌دهند. در نتیجه می‌توان اظهار کرد که زبان مخزن تجربه فرهنگی است و ما با آن زندگی می‌کنیم و یا از طریق آن به جهان می‌نگریم.

هرمنوتیک در معنی امروزی به مفهومی اشاره دارد که اگرچه همچنان ناظر به علم تأویل است ولی قلمرو آن گسترده‌تر شده است. پالمر (۱۳۷۷) صور جدید معنای هرمنوتیک را به شش وجه متمایز ارائه کرده است. این معانی به نحو مشابهی در آثار کیوی (۱۹۹۰) و بونتلو (۱۹۹۶) و استیو (۱۹۹۹) نیز آمده است. این صور شش‌گانه عبارتند از: هرمنوتیک به معنای نظریه تفسیر کتاب مقدس، روش‌شناسی عام لغوی، علم هرگونه فهم زبانی، مبنای روش‌شناختی علوم انسانی، پدیدارشناسی وجود و پدیدارشناسی فهم وجودی و بالاخره نظام‌های تأویل که برای درک معنای نهفته در ذیل اسطوره‌ها و نمادها مورد استفاده انسان قرار می‌گیرند.

بدین ترتیب هرمنوتیک ابعاد متنوعی نظیر بعد تفسیری کتاب مقدس، بعد لغوی، بعد علمی، بعد مربوط به علوم انسانی، بعد وجودی و بعد فرهنگی به خود می‌گیرد. در نتیجه امروزه این واژه اغلب در معنای توسعه‌یافته‌ای فهمیده می‌شود. نه تنها کلام یک انسان به ما امکان می‌دهد که مقصود او را بفهمیم، بلکه رفتار، اعمال و آثار یعنی امور عینی که به وسیله او بوجود می‌آید، ما را به ذات وی آگاه می‌سازد. این مسئله مخصوصاً در میان هنرمندان و آثارشان روشن‌تر جلوه می‌کند. زیرا به واسطه آنها می‌توان اطلاعاتی درباره ویژگی‌های پدید آورنده‌شان بدست آورد. این مسئله نه تنها در مورد یک فرد بلکه در مورد مجموعه یک ملت هم صادق است. بدین ترتیب می‌توان مجموعه

یک فرهنگ، ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن را از ورای ویژگی‌های یک گروه تفسیر کرد و این زمانی میسر است که نحوه دریافت ما از این پدیده‌ها بر هرمنوتیک استوار باشد. بنابراین مجموعه زندگی و آثار انسانی به متنی تبدیل می‌شود که نیازمند تفسیر است. با این‌همه آنچه در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد جنبه روش‌شناختی هرمنوتیک برای علوم انسانی است.

### بنیاد روش شناختی برای علوم انسانی

فهم ماهیت هرمنوتیک به منزله بنیادی روش شناختی برای علوم انسانی مستلزم بررسی اندیشه پیشگامان اصلی این قلمرو یعنی شلایر ماکر و ویلهلم دیلتای است. در نتیجه نخست بازاندیشی آراء این متفکران در کانون بررسی قرار می‌گیرد آنگاه به ماهیت و نیز ضرورت اتخاذ موضعی روش شناختی ویژه علوم انسانی پرداخته می‌شود.

برداشت شلایر ماکر از هرمنوتیک در سال‌های ۱۸۰۵ و ۱۸۰۶ در گفت‌وگویی انتقادی با است<sup>۱</sup> و ولف<sup>۲</sup> به صورت مختصر ارائه شده است. در سال ۱۸۱۹ شلایر ماکر برداشت تازه‌ای از هرمنوتیک را مطرح نمود. وی بر این ادعا تأکید ورزید که فن هرمنوتیک متکثر و متنوع نیست. در واقع این فن در ذاتش واحد است اگرچه ممکن است برای تفسیر متون متفاوتی نظیر سندی حقوقی، کتاب مقدس و یا اثر ادبی مورد استفاده قرار گیرد. شلایر ماکر می‌پذیرد که در میان متون مختلف تفاوت‌هایی وجود دارد و به همین دلیل هر علمی ابزارهای نظری را برای مسائل خاص خود بوجود می‌آورد. با این وجود در زیر این تفاوت‌ها وحدت بنیادی تر نهفته است. وی تصریح می‌کند که متون زبانی هستند و در نتیجه از صرف و نحو برای یافتن معنای جمله استفاده می‌شود و برای شکل دادن معنا اندیشه کلی با ساختمان دستوری، عمل متقابل دارد و این عمل به نوع سند وابسته نیست. بدین ترتیب طرح اصول مشتمل بر علم هرمنوتیک عام توسط شلایر ماکر پایه‌ریزی شده است. شلایر ماکر هرمنوتیک را علم یافتن نائل شدن به فهم تعریف کرد. از دید او فهم منحصر به دستیابی به معنا و مفهوم از راه رمزگشایی متون نبود بلکه بیشتر با روش شناخت شرایطی مربوط بود که امکان فهم و رسیدن به تفسیر در گرو آن است. به اعتقاد وی فهم هر پیامی دو بعد دارد، در بعد اول برای فهم پیام باید آن را به عنوان جزیی از یک نظام خاص زبانی نگریست و در بعد دوم لازم است آن را بخشی از تجربیات ذهنی و درونی یا به عبارت دیگر جزیی از فرآیند زندگانی مولف تصور نمود (کابرل، ۲۰۰۰ و بونتلو، ۱۹۹۶).

پس از درگذشت شلایر ماکر در سال ۱۸۳۴ طرح توسعه هرمنوتیک عام زوال گرفت. تا اینکه در اواخر قرن ۱۹ ديلتای (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱) در باب هرمنوتیک به ملاحظه مبنایی برای علوم انسانی مبادرت ورزید. قصد اصلی ديلتای این بود که به گسترش روشی بپردازد که راه را برای دستیابی به تأویل‌های عینی و معتبر از بیان‌های حیات درونی انسان هموار سازد. بدین ترتیب ديلتای نخست نسبت به شیوه متداول در پژوهش‌های علوم انسانی شدیداً واکنش نشان می‌دهد و تصریح می‌کند که الگوهای متداول در علوم طبیعی نمی‌تواند عیناً در قلمرو مطالعات انسانی مورد استفاده قرار گیرد. از سوی دیگر انتخاب سنت ایده‌آلیستی را نیز برای پژوهش در علوم انسانی مجاز نمی‌داند و در نتیجه تحت تأثیر آگوست کنت<sup>۱</sup> تجربه واقعی را به منزله تنها نقطه شروع قابل قبول برای نظریه‌ای در خصوص علوم انسانی، بر جنبه‌های نظری ترجیح می‌دهد و تأکید می‌ورزد که نقطه شروع و پایان برای علوم انسانی باید تجربه واقعی؛ تاریخی و تجربه زندگی باشد و اندیشه ما باید از بطن خود زندگی برآید و رو به آن چیزی بیاورد که پرسشگری ما متوجه آن است. بنابراین به اعتقاد ديلتای پژوهشگر علوم انسانی به پشت زندگانی و به قلمرو اندیشه‌ها و معانی نمی‌رود و یا اساساً پژوهشگر قادر به چنین کاری نخواهد بود. بدین ترتیب استنکاف از کاربرد الگوهای پژوهش در علوم طبیعی و نیز سنت ایده‌آلیستی از یک سو و اقبال به تجربه واقعی از سوی دیگر ديلتای را بر می‌انگیزد تا دانش بنیادینی را در هرمنوتیک کشف کند که می‌تواند به اعتقاد وی مبنای تمام علوم انسانی قرار گیرد (فروند، ۱۳۷۲). در واقع دو سنت بزرگ فلسفی و عمدتاً مجزا در تفکر ديلتای با هم تلاقی کردند: مذهب تحصیلی و ایده‌الیسم. تلاش ديلتای برای بنیاد روش شناختی برای علوم انسانی به تلاقی دو نظرگاهی مبدل شد که در خصوص طریق صحیح پژوهش در باب انسان اختلاف بنیادی دارند.

### در جستجوی شالوده‌ای روش شناختی برای علوم انسانی

همان‌طور که گذشت ديلتای طرح تدوین نظریه روش شناختی متناسب علوم انسانی را نخست در چارچوب نیازی برای اجتناب از نظرگاه احاله انگار<sup>۲</sup> علوم طبیعی و اتخاذ رویکردی متناسب با معنای پدیدارها مورد ملاحظه قرار داد. بنابراین بر ضرورت توجه به مسائل معرفت شناختی، تعمیق طرز تلقی ما از آگاهی‌های تاریخی و نیاز به فهم بیان‌های برآمده از بطن زندگانی برای تصریح تمایز میان علوم انسانی و علوم طبیعی تأکید می‌ورزد (پالمر، ۱۳۷۷).

## ۱- تمایز علوم انسانی و علوم طبیعی

### ۱-۱- بعد معرفت‌شناختی

دیلتای فعل فهم را از دیدگاهی علم‌شناختی می‌نگرد و در نتیجه هر نوع اساس متافیزیکی را برای توصیف آنچه در ضمن فهم پدیدارهای انسانی روی می‌دهد مردود و فاقد اعتبار تلقی می‌کند. بدین ترتیب می‌تواند به نحوی ادامه دهند، ایده‌الیسم انتقادی کانت در نظر گرفته شود. کانت نقد عقل محض را به نحوی نگاشت که مبانی علم‌شناختی علوم طبیعی را بنیاد نهاد و دیلتای خود را آگاهانه آماده نگارش نقد عقل تاریخی نمود که مبانی علم‌شناختی علوم انسانی را بنیاد می‌نهاد. او تردیدی نداشت که مقولات کانت برای علوم طبیعی بسنده می‌کرد ولی فضا، زمان، عدد و ... را برای فهم حیات درونی انسان ناکافی تلقی کرد.

«آنچه من مطرح کردم صرفاً توسعه کل نگرش انتقادی کانتی است، اما به جای نظریه شناخت مقوله تأویل نفس و به جای نقد عقل محض نقد عقل تاریخی گذاشته می‌شود» (دیلتای، ۲۰۰۵).

فهم انسان از نظرگاه دیلتای، ناظر به بازیابی آگاهی از تاریخ وجود خود ماست که در مقولات ایستای علم مورد غفلت قرار گرفته است. دیلتای بر این باور است که انسان زندگی را در مقولات مکانیکی قدرت تجربه نمی‌کند بلکه در جنبه‌های پیچیده و خاص معنا و جنبه‌های تجربه مستقیم زندگی تجربه می‌کند. و این واحدهای معنا نیازمند زمینه گذشته و افق انتظارات آینده و بالذات وابسته به زمان هستند و با توجه به بعد تاریخی شان ادراک می‌شوند (پالمر، ۱۳۷۷).

### ۱-۲- فهم درونی در برابر فهم بیرونی

در نظریه دیلتای گرایش به بازگشت به غنای تجربه زندگی وجود دارد. وی معتقد بود که پویایی‌های حیات درونی انسان ترکیبی از شناخت، احساس و اراده است و بنابراین با معیارهای علیت و تفکر شبه مکانیکی و کمی نمی‌توان آنها را تبیین نمود. به عبارت دیگر سپردن فهم پدیدارهای انسانی به مقولات مورد نظر در نقد عقل محض، در واقع تحمیل مجموعه‌ای از مقولات انتزاعی از بیرون زندگانی است که به هیچ وجه مأخوذ از آن نیست. این مقولات ایستا، بی‌زمان و انتزاعی‌اند و این به مفهوم تقابل با خود زندگانی انسانی است. در نتیجه موضوع علوم انسانی فهم زندگانی برحسب مقولاتی از درون آن خواهد بود. مقولاتی که از درون زندگانی اخذ شده‌اند. بنابراین زندگی باید از تجربه خود زندگی فهم شود.

«در رگ‌های موضوع شناسایی قلعه‌های لاک، هیوم و کانت خون واقعی جاری نیست»

(دیلتای، ۲۰۰۵).

در نظریه‌های لاک، هیوم و کانت گرایشی وجود دارد که بر کنار از احساس و اراده قصد دارد شناسایی را به قوه عاقله بشر محدود سازد. در حالی که واقعیت این است که اندیشه و فهم بشر بر حسب گذشته، حال و آینده و نیز با نظر به احساسات و خواسته‌ها و تکالیف اخلاقی وی صورت می‌پذیرد. با این حال از نظر دیلتای مقولات زندگی ریشه در واقعیتی استعلایی ندارند، بلکه در واقعیت تجربه زندگانی ریشه دارند. بنابراین دیلتای مدعی بود که در علوم انسانی الگوهای تازه‌ای برای تأویل پدیدارهای انسانی تعیبه کرده است. این الگوها از خصلت تجربه زندگی اخذ شده و بنابراین به جای مقولات قدرت بر مقولات معنا و به جای ریاضیات بر تاریخ مبتنی شده بودند.

بدین ترتیب در نظریه دیلتای تمایزی بنیادی میان علوم انسانی و علوم طبیعی نهاد می‌شود. به نحوی که علوم انسانی از امور واقع و پدیدارهایی که درباره انسان خاموش هستند بحث نمی‌کنند، بلکه از پدیدارهایی سخن می‌رانند که فقط به دلیل تشریح در تجربه درونی انسان معنا دارند. بنابراین روش شناسی متناسب با پدیدارهای طبیعی با فهم پدیدارهای انسانی مناسب نیست.

در علوم انسانی امکان فهم تجربه درونی شخص دیگر وجود دارد که از راه عمل انتقال ذهنی صورت می‌پذیرد. چنین امکانی در علوم طبیعی وجود ندارد. به همین دلیل دیلتای تصریح می‌کند: «دقیقاً به همین دلیل است که می‌تواند جابجایی واقعی صورت گیرد (وقتی انسان، انسان را می‌فهمد)، به دلیل خویشاوندی و کلی بودن تفکر... جهان اجتماعی-تاریخی می‌تواند تصور شود و این وقایع و اعمال درونی در انسان را می‌توان از مشابه آنها در حیوانات متمایز ساخت» (دیلتای، ۲۰۰۵).

### ۱-۳- نسبت میان زندگانی، بیان و فهم

دیلتای از نسبت منظم میان تجربه زندگی، بیان و فهم به‌عنوان ملاکی برای تشخیص علوم انسانی از علوم طبیعی بهره می‌گیرد. مقصود وی از تجربه چیزی است که انسان در آن و با آن زندگی می‌کند و در واقع نگرشی است که فرد نسبت به زندگی اتخاذ می‌کند و با آن زندگی می‌کند و لفظ بیان را با احساس متصل می‌کند و چنین می‌نماید که بشر احساساتش را بیان می‌کند، به نحوی که اثر را نمایش نمادین احساسات می‌انگارد. به اعتقاد وی بیان در وهله نخست تجسم احساسات مشخص نیست، بلکه بیشتر بیان زندگی است. بیان می‌تواند به اندیشه، قانون، صورت اجتماعی زبان و یا هر چه که نقش زندگی درونی در انسان را منعکس می‌کند دلالت داشته باشد و مقصود دیلتای از فهم صرفاً تصویری عقلی مانند مسئله ریاضی نیست، مراد از فهم لحظه خاصی است که زندگی زندگی را و ذهن ذهن را می‌فهمد.

«ما طبیعت را تبیین می‌کنیم، اما انسان را باید بفهمیم» (دیلتای، ۲۰۰۵).

پس فهم عملی ذهنی است که به وسیله آن تجربه انسان زنده را درک می‌کنیم و ناظر به جابجایی و تجربه دوباره جهان است در نقش دیگری که با آن در تجربه زندگی روبرو می‌شویم. با



این مقدمات دیلتای هرمنوتیک را فرایندی تعریف می‌کند که به وسیله آن حیات نفسانی را از روی علائم محسوس که مظهر آن است می‌شناسیم. به عبارت دیگر این روش، صرف‌نظر از استناد به روان‌شناسی، روش کشف معنی یا دلالت علائم است. از این حیث وظیفه تأویل، تفسیر گفتارها، نوشتارها و حرکات و سکنات و خلاصه هر فعل و هر اثر، منتهی با حفظ جنبه فردی و شخصی آنها در مجموعه‌ای است که این امور جزء آن هستند.

#### ۱-۴- ماهیت تجربه انسانی

دیلتای در بیان تمایز سازه‌های نظری علوم طبیعی و انسانی به دو جنبه مهم تجربه انسانی می‌پردازد که در شکل‌گیری اندیشه او درباره روش‌شناسی هرمنوتیک نقش بسیار مهمی داشته است. نخست روان‌شناسی اتمستیک<sup>۱</sup> که بر شناخت پدیدارها بر پایه اصل تداعی تأکید می‌ورزید. به اعتقاد دیلتای اصل مهم در آگاهی عبارت است از، همبستگی که متضمن تمامیتی ساختمان معنی‌دار است که در پدیدار مورد نظر به صورت روابط زنده و خاص جلوه می‌کند. و دوم در تقابل با دانش دنیای فیزیکی است مبنی بر اینکه آنچه از راه تجربه در ارتباط با موضوع مورد مطالعه کشف شده است ما را به دانشی قطعی و غیرقابل تردید هدایت می‌کند.

همان‌طور که گادامر بیان کرده است. تجربه از نظر دیلتای در تقابل با نظرگاه متعارف در علوم طبیعی است. تجربه در نظر دیلتای بنیادی غایی را بر مبنای دانش قطعی بیان نمی‌کند و نمی‌تواند به اجزاء کوچک تحویل شود. مع‌ذلک امکان دستیابی به دانش معتبر درباره آن وجود دارد.

براین اساس تمایزات میان روش پژوهش در علوم طبیعی و علوم انسانی به نحوی مشخص در جدول (۱) نشان داده شده است.

جدول ۱- تمایز روش پژوهش در علوم طبیعی و علوم انسانی

علوم طبیعی	علوم انسانی
شناسایی به قوه عاقله بشر محدود می‌شود.	شناسایی با نظر به شناخت، احساس، خواسته‌ها و تکالیف اخلاقی صورت می‌پذیرد.
الگوی علوم طبیعی بر مقوله قدرت مبتنی است.	الگوی علوم انسانی بر مقوله معنا و جنبه‌های تجربه مستقیم زندگی مبتنی است.
الگوی علوم طبیعی بر ریاضیات مبتنی است.	الگوی علوم انسانی بر تاریخ مبتنی است.
در علوم طبیعی صرفاً بر فهم بیرونی تأکید می‌شود.	در علوم انسانی امکان فهم تجربه درونی شخص دیگر به پژوهشگر داده می‌شود.
طبیعت را تبیین می‌کند.	از راه توجه به ارتباط منظم میان تجربه‌های زندگی، انسان و رفتار وی را می‌فهمد.

در نتیجه هرمنوتیک به عنوان روشی برای پژوهش در علوم انسانی به فرایندی اطلاق می‌شود که به وسیله آن می‌توان حیات نفسانی را از روی علائم محسوسی که مظهر آن است، در بستر تاریخی و با نظر به پیوند میان هر تجربه با طرح یا زمینه‌ای که در آن واقع شده است، و از راه رسوخ در دنیای ارزشی هر فرد شناخت.

## ۲- اصول هرمنوتیک

با نظر به این مقدمات می‌توان استنباط کرد، هرمنوتیک به عنوان روش‌شناسی در حوزه علوم انسانی مبتنی بر اصولی مشترک است که پژوهشگر باید به هنگام پژوهش آن‌ها را مورد نظر قرار دهد. اصل در این وضعیت ناظر به قواعد کلی است که می‌توانند به عنوان راهنمای فعالیت‌های پژوهشی محققان مورد استفاده قرار گیرند.

### ۲-۱- اصل کل‌نگری<sup>۱</sup>:

هرمنوتیک در علوم انسانی مانع می‌شود از اینکه این علوم از روی هم انباشتن ملال آور ولو انتقادی جزئیات صرفاً تفننی غرق شوند و با برشمردن عوامل روانی، اجتماعی، جمعیتی، فرهنگی و نظایر آن و کنار هم چیدن آنها، به تجزیه و تحلیل علت‌ها یا انگیزه‌ها بسنده کنند (فروند، ۱۳۷۲). بر این اساس شناخت هر پدیدار باید از طریق توجه به کل پدیدار صورت گیرد.

### ۲-۲- اصل وابستگی پدیدارهای انسانی به حیث زمانی<sup>۲</sup>

از یک سو گاه زمان در پدیدارهای انسانی به نحو افقی مطرح می‌شود و بدین ترتیب چند رخداد<sup>۳</sup> در زمان واحدی حادث می‌شوند بنابراین به صورت همزمانی<sup>۴</sup> در طرح یا زمینه بخصوصی ظاهر می‌شوند. از سوی دیگر بعضاً زمان در پدیدارهای انسان ساحتی عمودی به خود می‌گیرد زیرا رخداد‌های مختلف در زمان‌های مجزا واقع می‌شوند و بدین ترتیب این رخداد‌های انسان به صورت در زمانی<sup>۵</sup> در طرح یا زمینه معینی جاری می‌شوند. همان طوری که در تمایز علوم انسانی و علوم طبیعی اشاره شد، دیلتای تأکید می‌کند که در مطالعات انسانی از تاریخ‌گریزی نیست و بدین ترتیب الگوهای فهم تجربه زندگی انسانی را بر تاریخ مبتنی می‌کند.

«تاریخ نه تنها در تحقیق راجع به امر انجام شده است، بلکه بافت حیاتی مداوم نیز است، به این معنی که علوم انسانی نیز خود تاریخی هستند، از این جهت که لاینقطع همراه با رشد روح و عمل

1- holism  
2- temporality  
3- event  
4- diachronic  
5- synchronic

انسانی گسترش می‌یابند. به همین جهت است که معرفت تاریخی در عین حال معرفت به انسان است، یا نقد هر واقعیت انسانی در عین حال نقدی تاریخی است (فروند، ۱۳۷۲: ۷۷)».

فروند (۱۳۷۲، ۷۸) تصریح می‌کند که از این زوایه می‌توان استنباط کرد که، «خود عقل هم تاریخی است، زیرا هرگز ساخته نشده است بلکه به‌عنوان عقل، به‌طور نامحدود در تاریخ نامحدود تشکیل می‌شود».

بدین ترتیب از دیدگاه دیلتای موضوع علوم انسانی به واقعیت تاریخی به اعتبار خود و تشخیص آن، تعیین قواعد و غایات رشد فرد و نیز آگاهی از عواملی که در شکل‌گیری فرد نقش فعال دارند، قابل درک است. در نتیجه پدیدارهای انسانی را خاصیتی دو ساحتی است که از یک سو ناظر به نسبت<sup>۱</sup> است و از سوی دیگر به دگرگونی مداوم پدیدارهای انسانی اشاره دارد. بنابراین اصل فهم انسان ثابت و ایستا نیست، بلکه روندی پویا دارد. زندگی جریانی پیوسته است و گذشته را یا حال پیوند می‌دهد، افقی در آینده ما را به سمت خود می‌کشد و زندگی هیچگاه منقطع نیست، بلکه مستمر و پویاست. پیش فهم ساختاری است که در محدوده آن مفاهیم جدید امکان پذیر می‌شود. این ساختار در جریان فهمیدن دوباره تجربه و احیا می‌شود. این روند، پویایی جریان فهم را به تصویر می‌کشد.

#### ۲-۳- اصل امتزاج افق‌ها و خاصیت ماوراء زمانی پژوهش انسانی

در روش تأویل پژوهشگر در وضعیتی قرار می‌گیرد که از یک سو دنیای ویژه خود و از سوی دیگر صاحب اثر را می‌فهمد. تفسیر هر متنی یا اثری با تکیه بر روش تأویل، پژوهشگر یا مفسر را در وضعیتی قرار می‌دهد که از یک طرف دنیای خاص خود را می‌فهمد و از طرف دیگر صاحب اثر را در زمینه یا طرحی معین می‌بینند که او در آن قرار گرفته است. بنابراین نه تنها صاحب اثر بلکه طرح یا زمینه‌ای که او در آن واقع شده است را در می‌یابد. به‌علاوه مفسر بر پیامدهای تاریخی اثر موردنظر نیز واقف است، و بدین سبب به زعم گادامر در پژوهش بر اتصال و پیوند روانی و توسط شلایر ماخر و نیز جان‌دویبی بر بازسازی تجربیات گذشته تأکید می‌شود به نحوی که پژوهشگر می‌تواند به ژرفای اندیشه نویسنده اثر پی ببرد.

#### ۲-۴- دور هرمنوتیک

با استناد به این اصل تعریف کل از شناخت اجزاء حاصل می‌شود و اجزاء نیز متقابلاً با رجوع به کل فهمیده می‌شوند، به عبارت دیگر از روی تک تک اجزاء فهم معنای کل حاصل می‌شود و آن هم به نوبه خود نامعین بودن معنای کلمات را در طرحی ثابت و معنادار تغییر می‌دهد. دیلتای بر این

باور است که همین نسبت، میان اجزاء و کل زندگانی هر کس نیز وجود دارد. معنای کل، معنایی ماخوذ از معنای تک تک اجزاء است. واقعه یا تجربه‌ای می‌تواند زندگی ما را چنان دگرگون کند که آنچه سابق بر این معنادار بود، بی‌معنا شود و تجربه‌ای در گذشته که در ظاهر بی‌اهمیت بود، با توجه به گذشته معنا یابد. بنابراین اصل نسبت کل با اجزاء را ما از موقف مفروضی و در زمان مفروضی و برای ترکیب مفروضی از اجزاء در نظر می‌گیریم.

#### ۲-۵- اصل همدلی

بنابراین اصل برای فهم بشر و اعمال او مفسر باید خود را در وضعیت آنها قرار دهد. یعنی در جایگاه آنها قرار بگیرد و آنگاه به احساس بپردازد. در این حالت مفسر با نفوذ در جهان درونی صاحب اثر، معنای پیام او را عمیقاً می‌فهمد. گادامر برای بیان این اصل اصطلاح امتزاج افق‌ها - امتزاج دیدگاه مفسر و مؤلف - را بکار برده است (ساروخانی، ۱۳۷۷).

#### نتیجه‌گیری

هرمنوتیک هنر تبدیل زبان غیرقابل فهم به زبان قابل فهم است. اما امروزه در شرایط جدید این اصطلاح معنای روش‌شناختی بیشتری را احراز کرده است. بنابراین به آموزه‌ای فراگیر برای تفسیر نشانه‌ها تعبیر می‌شود. این معنای توسعه یافته هرمنوتیک به میزان قابل توجهی مرهون تلاش‌ها و اندیشه‌هایی است که شلایرماخر و ویلهلم دیلتای ارائه کرده‌اند. بدین ترتیب در این مقاله ضمن بررسی این مفهوم با نظر به ابعاد مختلف آن در دو مرحله تاریخی گذشته و حال و تأکید بر اندیشه‌های پیشگامان این نظریه در عصر جدید، موضع خاص روش‌شناختی ویلهلم دیلتای مورد تأکید و مذاقه قرار گرفته است. در نتیجه هدف اصلی این مقاله بررسی اندیشه‌های دیلتای به منزله وضعیتی برای بازاندیشی مطالعات مربوط به علوم انسانی است. در بررسی اندیشه‌های دیلتای تصریح شد که تفکر او درباره مسئله هرمنوتیک تا اندازه زیادی در سایه تلقی روش‌شناختی شلایرماخر آغاز شد و به تدریج با قرار دادن هرمنوتیک در متن علوم انسانی افق آن را وسعت بخشید. این اقدام دو هدف بنیادین را برآورده کرد. از یک سو هرمنوتیک به موضوعی متمرکز شد که شان پایدار و عینی داشت و بنابراین علوم انسانی می‌توانست با امکان وجود دانش عینی و معتبر روبرو شود و دوم اینکه موضوع با توجه به شیوه فهم تاریخی مورد نظر قرار گرفته و بنابراین از رهگذر رجوع به خود زندگی با همه حیث زمانی و تاریخی آن، ادراک تواند شد. بنابراین تصریح شد که شخص باید متعلق‌ها را در افق حیث زمانی و تاریخ بفهمد. بنابراین کانون توجه دیلتای به منطقی معطوف

شد که اولاً هدف مطالعات انسانی را به منزله فرایندی برای درک حکایت اصلی مولف متن در نظر گیرد. ثانیاً وظیفه فهم این حکایت را از راه رفتن به ورای متن، عمل و یا کشف ایده‌های ضمنی به انجام برساند. ثالثاً هر فهمی را به منزله چرخه تأویل توصیف کند و بالاخره امکان تحقق فهم پدیدارهای انسانی را در دنیای متغیر مطمح نظر قرار دهد.

در واقع مهمترین اقدام ديلتای این بود که وی طرح هرمنوتیک عام را تجربه کرد و به نحو مهمی آن را پیشرفت داد. او هرمنوتیک را در افق تاریخی قرار داد، افقی که در آن نتیجتاً تحول مهمی روی داده است. ضمناً تأکید شد که ديلتای برای بنیادی روش‌شناختی در علوم انسانی به تمایزاتی اشاره کرد که میان علوم انسانی و علوم طبیعی وجود دارد. این تمایز با نظر به ساحت‌های معرفت‌شناختی، فهم درونی و بیرونی و نیز معیار نسبت نظام‌مند میان تجربه، بیان و فهم مورد بررسی قرار گرفت و در پایان با نظر به مباحث ارائه شده اصول مشترک هرمنوتیک با نظر به جنبه تاریخی، زمینه‌ای، استمرار پدیدارهای انسانی و نیز وضعیت ویژه ادارک این پدیدارها در گستره تاریخ و موقعیت به منزله مبنایی برای سازماندهی پژوهش‌ها در علوم انسانی ارائه شد.

نتیجه کلی حاصل از این بررسی این است که پدیدارهای علوم انسانی ماهیتی متفاوت با علوم طبیعی دارند. این تفاوت صرفاً در موضوع یا شیوه استفاده ادراک نهفته نیست، بلکه تفاوت ماهوی در متنی قرار دارد که در آن موضوع فهمیده می‌شود. موضوع واحد می‌تواند مورد استفاده مشترک علوم انسانی و طبیعی باشد اما این کار در متنی با مناسبات متفاوت انجام می‌شود. بر این اساس به تعبیر ديلتای (۲۰۰۵)، «تفاوت میان علوم طبیعی و انسانی یا توجه به نحوه شناسایی از بنیاد تعیین نمی‌شود، بلکه از حیث محتوی تفاوت می‌کند» و بنابراین برای ضابطه‌مندی روش‌شناسی در علوم انسانی باید کوشید از عینیت تحویل‌گرایانه علوم طبیعی فراتر رفت و به غنای زندگی و غنای تجربه انسانی رجوع کرد.

## منابع

- ۱- احمدی، بابک، *ساختار و تأویل متن*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
- ۲- پالمر، ریچارد، *علم هرمنوتیک*، محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۷۷.
- ۳- خسرو پناه، عبدالحسین، *نظریه تأویل و رویکردهای آن*، فصلنامه کتاب نقد، تهران، موسسه فرهنگی اندیشه معاصر، زمستان ۷۶ و بهار ۷۷، شماره ۵ و ۶.
- ۴- داوری، رضا، *هرمنوتیک و فلسفه معاصر*، نامه فرهنگ، سال پنجم، ۱۳۷۴، شماره ۲، ۵۵-۶۱.
- ۵- دیانی، محمد حسین، *گلوگاههای پژوهش در علوم اجتماعی*، مشهد، انتشارات کتابخانه رایانهای، ۱۳۸۲.

- ۶- ساروخانی، باقر، روش تأویل و کاربرد آن در علوم انسانی، نشریه علوم تربیتی، دوره ۱۳، شماره ۱ تا ۴، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹، دوره ۱۳، شماره ۱ تا ۴.
- ۷- ساروخانی، باقر، روشهای تحقیق در علوم اجتماعی: بینش‌ها و فنون، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
- ۸- فروند، ژولین، نظریه‌های مربوط به علوم انسانی، علی محمد کاردان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.
- ۹- لتیل، دانیل، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، نشر صراط، ۱۳۷۲.
- 10- Bonteloe, Ronald, *Dimention of the hermeneutics circle*, Newjersey, Humannities press, p. 28, 1996.
- 11- Bramall, Steve, *It's Good to Talk: Education and Hermeneutics in Conversation*, Journal of , Philosophy of Education, Institute of Education, University of London, London, 1999, 33, 3, pp. 463-472
- 12- Esser-hall, Gabriele, *Perpetual Beginnings: The Role of Phenomenological Hermeneutics in Art Education*, Journal of Art and Design Education, 2000, 19, 3, pp. 288-296
- 13- Gadamer, H.G. *Classical and philosophical hermeneutics, theory, culture and society*, London, 2006, 23(1), p.29.
- 14- Georgia cullition, w. *Herneneutics and the critique of positivism: Gadamer's contribution to the philosophy of the human sciences*, Boston university Gardnate school, Dissartation, 1982.
- 15- Habermas, *Jurgen Knowledge and human interest*, trans , Jeremy Shapiro, London, Heinemann Press, 1973.
- 16- Habermas, Jurgen *On the logic sciences*, trans, Nicholson and Jerry Stark, Polity Press, 1988.
- 17- Keeves, John, *Educational research methodology and measurement*, Oxford, Pergamon Press, 1990.
- 18- Kerdeman, D. and Odeman, P.J. *Hermeneutics*, international encyclopedia of education, Husen Torsten (ed.), Oxford, Elsevier science LTD, 1994, pp. 2579-2585.
- 19- Teevan, Donna, *Philosophical Hermeneutics and Theological Education, Teaching Theology and Religion*, 2000, 3,2, pp. 62-70
- 20- Wilhelm Dilthey, *Introduction to the Human Sciences*, Princeton University Press [on line] <http://www.marxists.org/reference/subject/philosophy/works/ge/dilthey.htm>, 2005.